**حکمت امروز**

**اسلامی ندوشن، محمد علی**

یکی از گردشگاههای شبانهء شبانهء لندن کنارهء تیمز است،از پل واترلو یا پل‏ وست منیستر هر گذارنده‏ای که در شبی از شبهای خوش تابستانی لندن این کرانه را به‏پیماید،در دو سوی رودخانه،هزاران چراغ می‏بیند که رود مهیب سیاه درون را در پرتو خود غرقه کرده‏اند و بدنهء کاخ باشکوه شهرداری لندن و بنای زیبای‏ فستیوال‏هال را چون عروسی آراسته‏اند.سراپای رود،کران تا کران گذرگاهها و پلها و بناها و درختها و گلها و چمنها گوئی در حریر فروزان نارنجی رنگی پیچیده‏ شده.نور،از بس فراوان و پهناور است،چنان می‏نماید که از چشمهء مرموز پایان‏ ناپذیری،چون چشمهء خورشید،به بیرون می‏تراود.

من هربار که از جلو آن رشته‏های چراغ که چون گردن‏بندهائی از یاقوت‏ زرد بودند،عبور میکردم،بی‏اختیار اندیشه‏ای در خاطرم می‏گذشت،اندیشه‏ای‏ عجیب که شاید بر ضمیر بسیاری از شرقیان گذشته باشد.با خود می‏گفتم«چه هزاران‏ هزار چراغ در هزاران کلبهء آسیا و افریقا فرومرده است،تا این چراغها توانسته‏ است روشن گردد.چه بسیار تیره‏روزیها که زایندهء این شبهای درخشان است.

هر صبح برفی زمستان،رادیو لندن به شنوندگان خود سفارش می‏کند که‏ بر بیرون پنجره‏های خود دانه بپاشند،چرا که بعلت سرما و برف،پرندگان در دشتها خوردنی نمی‏یابند.نیز،هرگاه شب سردی در پیش باشد،آنانرا از رها کردن حیوانات‏ و چهارپایان خود در فضای باز برحذر می‏دارد.چندسال پیش در یکی از شهرهای‏ بریتانیا سگ سرگردان بی‏صاحبی یافتند.رادیو لندن از شنوندگان خود خواست‏ که در میان آنان یکی قبول نگهداری آن کند.از چهارسوی کشور هزاران پاسخ‏ اجابت به تقاضای بنگاه رادیوی انگلستان رسید و انتخاب یک تن از میان آنهمه‏ خواستار مشکلی پیش آورد.سرانجام توفیق نصیب خانمی گردید که اگر خطا نکنم، نخستین کسی بود که درخواست فرستاده بود.

سگ،طی تشریفاتی باو سپرده شد و عکس خانم و سگ در روزنامه‏ها طبع‏ گردید و بر بخت بلند خانم رشک‏ها برده شد و باو تبریک‏ها گفته شد و مقاله‏ها در این‏باره انتشار یافت.

این نیز،من هرگاه می‏شنیدم بیاد گروها گروه زن و مرد و کودک و پیر می‏افتادم که در سراسر شرق از کمترین وسیلهء دفاع در برابر سرما و گرما و گرسنگی‏ بی‏نصیبند؛آوارگان و گمگشتگانی که در زجر و محرومی جان می‏کنند و صاحبدولتان را از این وضع نه اندک پروائی است،نه شفقتی و نه حتی تعجبی.چنانکه‏ گوئی اگر جز این می‏بود عجبی بود.

ترحم بر حیوانات یکی از نشانه‏های عالی تمدن است.ولی تمدن خود مسئله‏ای‏ پیچ‏درپیچ و گمراه کننده و آگنده از تناقض شده است؛چون آب نیل که بمعجزهء موسی بر گروهی خون شد و بر گروهی آب ماند1،و درد اینست که حکمت امروز برخلاف عهد عتیق بلاهای خود را برقوم محروم نازل کرده است.

م.ع.اسلامی ندوشن

(1)-تورات-سفر خروج،باب هفتم.

تنها گرد

زبس بد دیدم از خلق بداندیش‏ گریزم از همه تا سایهء خیش‏ برون رفتم ز جمع و فرد گشتم‏ چو مهر و ماه تنهاگرد گشتم‏ هر آنچه ز آشنا دیدم مرا بس‏ ازین پس شهری و دوری ز هرکس‏ چه خوش دور زمانه داد پندم‏ کزین پس در بروی خویش بندم‏ کسی گر دیدنم سازد بهانه‏ ز پشت در بگویم«نیست خانه» \*\*\* غم آن خور که غمخوار تو باشد چو افتادی ز پا یار تو باشد و گر نه روز شادی جمله یارند ترا چون سایه پی بر پی گذارند...

(عباس شهری)